

بازخوانی جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار با تأکید بر ساختار اجتماعی ایالت استرآباد

صهبا رجبی استرآبادی

گروه تاریخ واحد بجنورد دانشگاه آزاد اسلامی، بجنورد ایران

دکتر امیر اکبری (نویسنده مسئول)

گروه تاریخ واحد بجنورد دانشگاه آزاد اسلامی، بجنورد ایران

دکتر امید سپهری راد

گروه تاریخ واحد بجنورد دانشگاه آزاد اسلامی، بجنورد ایران

فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ (شاپا) ۲۰۰۸-۲۰۲۱ دوره ۲۰ شماره ۷۸ پاییز ۱۴۰۴ صفحه ۱۴۶-۱۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۹/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۲

چکیده

جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار در بستر ساختارهای اجتماعی مسلط این دوره، از جمله خانواده پدرسالار، هنجارهای عرفی و دینی و مناسبات قدرت سیاسی و محلی، شکل گرفته و بازتولید شده است. در این چارچوب، زنان عمدتاً در نقش‌هایی تعریف می‌شدند که آنان را به حوزه خصوصی و خانوادگی محدود می‌کرد و سازوکارهای کنترل اجتماعی، امکان حضور رسمی و مستقل آنان در عرصه عمومی را به شدت کاهش می‌داد. با این حال، جایگاه اجتماعی زنان در این دوره پدیده‌ای یکدست و ایستا نبود و تحت تأثیر شرایط اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، صورت‌های متنوعی به خود می‌گرفت. این پژوهش با رویکردی توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر تحلیل محتوای منابع تاریخی، به بازخوانی جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار می‌پردازد و می‌کوشد نشان دهد که نقش‌ها و موقعیت‌های زنان بیش از آن‌که حاصل ویژگی‌های فردی باشند، برآمده از سازوکارهای ساختاری جامعه قاجاری‌اند. در این چارچوب، خانواده به عنوان مهم‌ترین نهاد اجتماعی، نقشی محوری در تعریف هویت و جایگاه زنان ایفا می‌کند و مفاهیمی چون اندرونی، پوشاک و آداب اجتماعی، ابزارهای اصلی محدودیت‌های جنسیتی به شمار می‌آیند. برای تبیین عینی‌تر کارکرد این ساختارها، ایالت استرآباد به عنوان مطالعه‌ای موردی و محدود مورد توجه قرار گرفته است. بررسی این نمونه نشان می‌دهد که در کنار الگوهای کلان قاجاری، شرایط محلی می‌توانست دامنه مسئولیت‌ها و نقش‌های عملی زنان را دگرگون سازد، بی‌آن‌که به تغییر بنیادین ساختار پدرسالارانه منجر شود. نتایج پژوهش بر ضرورت توجه هم‌زمان به ساختارهای کلان و تفاوت‌های محلی در تحلیل جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار تأکید دارد.

کلیدواژه‌ها: زنان، جایگاه اجتماعی، عصر قاجار، ساختار اجتماعی، خانواده پدرسالار، استرآباد

مقدمه

جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار یکی از مباحث مهم تاریخ اجتماعی ایران است که در مقایسه با مطالعات سیاسی و دیپلماتیک این دوره، کمتر به صورت مستقل و تحلیلی مورد توجه قرار گرفته است. در روایت‌های کلاسیک تاریخ قاجار، زنان اغلب در حاشیه قرار دارند و حضور آنان بیشتر به فضای اندرونی، خانواده و نقش‌های خانگی محدود می‌شود. این رویکرد، تصویری ایستا و یک‌بعدی از زنان قاجاری ارائه می‌دهد و از تحلیل سازوکارهایی که موقعیت اجتماعی آنان را شکل داده‌اند، غفلت می‌کند. حال آن‌که بررسی دقیق‌تر متون تاریخی نشان می‌دهد جایگاه اجتماعی زنان در این دوره، محصول برهم‌کنش مجموعه‌ای از عوامل ساختاری، فرهنگی و اجتماعی بوده است. وضعیت اجتماعی زنان در عصر قاجار به طور کلی در چارچوب نظامی پدرسالارانه تعریف می‌شد؛ نظامی که خانواده، به عنوان نهاد اصلی اجتماعی، نقش محوری در تعیین جایگاه و نقش زنان ایفا می‌کرد. زنان عمدتاً در جایگاه همسر، مادر و دختر تعریف می‌شدند و هویت اجتماعی آنان به پیوندهای خانوادگی و خویشاوندی وابسته بود. مشارکت رسمی زنان در عرصه عمومی بسیار محدود بود و هنجارهای عرفی و دینی، مرز روشنی میان فضای زنانه و مردانه ترسیم می‌کرد. با این حال، این محدودیت‌ها به معنای حذف کامل زنان از حیات اجتماعی نبود، بلکه آنان در چارچوب همین ساختارها، اشکال خاصی از حضور و کنش اجتماعی را تجربه می‌کردند.

در بستر اجتماعی قاجار، آموزش زنان عمدتاً غیررسمی و درون‌خانوادگی بود و دسترسی به آموزش رسمی برای بخش بزرگی از زنان امکان‌پذیر نبود. این وضعیت، بر سطح آگاهی اجتماعی زنان و دامنه کنش‌های آنان تأثیر مستقیم داشت. در عین حال، برخی زنان، به ویژه در طبقات خاص اجتماعی، توانستند از طریق آموزش خانگی، ارتباطات خانوادگی یا نقش‌های فرهنگی و اقتصادی غیررسمی، حضوری فراتر از چارچوب‌های رایج بیابند. این امر نشان می‌دهد که جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار، پدیده‌ای یک‌دست و همگن نبوده و تفاوت‌های طبقاتی، محلی و فرهنگی در شکل‌گیری آن نقش داشته است.

از منظر ساختاری، دین و عرف اجتماعی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کننده موقعیت زنان در جامعه قاجاری بودند. هنجارهای دینی و عرفی، نه تنها رفتار زنان، بلکه شیوه نگاه جامعه به زن و حدود کنش اجتماعی او را تعریف می‌کردند. این هنجارها در کنار مناسبات قدرت سیاسی و محلی،

چارچوبی ایجاد می‌کردند که در آن زنان عمدتاً در حاشیه ساختار رسمی قدرت قرار داشتند، اما در سطوح غیررسمی و پنهان، نقش‌هایی معنادار ایفا می‌کردند. از این رو، تحلیل وضعیت اجتماعی زنان بدون توجه به این ساختارهای کلان، به تصویری ناقص و تقلیل‌گرایانه منجر خواهد شد.

مسئله اصلی این پژوهش، بازخوانی جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار با تمرکز بر ساختار اجتماعی حاکم بر این دوره است. این مقاله می‌کوشد نشان دهد که جایگاه اجتماعی زنان، نه حاصل ویژگی‌های فردی یا استثنایی، بلکه نتیجه سازوکارهای ساختاری جامعه قاجاری بوده است. در این چارچوب، زنان به‌عنوان گروهی اجتماعی بررسی می‌شوند که موقعیت آنان در پیوند با خانواده، دین، عرف، طبقه اجتماعی و مناسبات قدرت معنا پیدا می‌کند.

رویکرد مقاله، رویکردی ساختاری است که به‌جای تمرکز بر روایت‌های فردمحور یا توصیف‌های پراکنده، به تحلیل سازوکارهای اجتماعی مؤثر بر جایگاه زنان می‌پردازد. اتخاذ این رویکرد امکان می‌دهد تا نقش محدودیت‌ها و امکان‌های ساختاری در شکل‌گیری تجربه زیسته زنان قاجاری به‌صورت منسجم‌تری بررسی شود و از نگاه‌های ساده‌انگارانه به وضعیت زنان این دوره پرهیز گردد. در این راستا، ایالت استرآباد به‌عنوان چارچوبی مصداقی انتخاب شده است. استرآباد نمونه‌ای از ایالات قاجاری است که در آن ساختارهای کلان اجتماعی این دوره حضور داشته، اما در بستر شرایط محلی، صورت‌بندی خاصی یافته‌اند. بررسی وضعیت زنان در این ایالت، امکان تحلیل نسبت میان ساختار اجتماعی کلان و تجربه محلی زنان را فراهم می‌کند و به روشن‌تر شدن کارکرد این ساختارها در سطح منطقه‌ای کمک می‌کند.

سؤال اصلی پژوهش آن است که ساختار اجتماعی عصر قاجار چه نقشی در شکل‌گیری و بازتولید جایگاه اجتماعی زنان داشته و این ساختارها در سطح محلی، به‌ویژه در ایالت استرآباد، چگونه بازتاب یافته‌اند. فرضیه پژوهش بر این مبنا استوار است که جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار بیش از آن‌که بر پایه کنش‌های فردی شکل گرفته باشد، محصول روابط و نهادهای ساختاری جامعه بوده و استرآباد، در عین تبعیت از این الگوهای کلان، ویژگی‌های اجتماعی خاص خود را نیز منعکس می‌کند.

در پیشینه پژوهش، آثار متعددی به وضعیت زنان در دوره قاجار پرداخته‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به کتاب‌هایی چون زنان دربار ناصری، معایب الرجال و پژوهش‌های مرتبط با تاریخ اجتماعی زنان

اشاره کرد. همچنین، مقالات متعددی در حوزه تاریخ اجتماعی و مطالعات جنسیت، به بررسی نقش زنان در دوره قاجار پرداخته‌اند، اما تمرکز بسیاری از این آثار یا بر جنبه‌های توصیفی بوده یا به بررسی نمونه‌های خاص محدود شده است. مطالعاتی که با رویکردی ساختاری و با بهره‌گیری از بررسی‌های منطقه‌ای به تحلیل جایگاه اجتماعی زنان پرداخته‌اند، همچنان اندک‌اند و این خلأ پژوهشی، ضرورت انجام پژوهش حاضر را برجسته می‌سازد.

اهمیت این پژوهش در آن است که با تمرکز بر ساختار اجتماعی و بهره‌گیری از مطالعه موردی استرآباد، می‌کوشد تصویری تحلیلی و منسجم از جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار ارائه دهد. این رویکرد می‌تواند به درک عمیق‌تر مناسبات اجتماعی و جنسیتی این دوره و غنای مطالعات تاریخ اجتماعی زنان کمک کند.

مفهوم و مؤلفه‌های جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار

مفهوم «جایگاه اجتماعی زنان» در این پژوهش، مفهومی تاریخی و ساختاری است که در بستر مناسبات اجتماعی عصر قاجار معنا می‌یابد. این جایگاه را نمی‌توان صرفاً بر اساس میزان حضور زنان در عرصه عمومی یا مشارکت رسمی آنان در نهادهای اجتماعی سنجید، بلکه باید آن را حاصل برهم‌کنش مجموعه‌ای از عوامل اجتماعی، فرهنگی، دینی و سیاسی دانست. در جامعه قاجاری، زنان عمدتاً در چارچوب نظامی مردسالار تعریف می‌شدند و موقعیت آنان بیش از هر چیز به نقش‌های خانوادگی و پیوندهای خویشاوندی وابسته بود. این وابستگی ساختاری، شیوه‌های کنش اجتماعی زنان را محدود می‌ساخت، اما به حذف کامل آنان از حیات اجتماعی منجر نمی‌شد (بامداد، ۱۳۴۷: ۲۱-۲۳).

از منظر ساختاری، جایگاه اجتماعی زنان برآیند عملکرد نهاد خانواده، عرف اجتماعی و روابط قدرت بود. خانواده به‌عنوان بنیادی‌ترین نهاد اجتماعی در عصر قاجار، نقشی محوری در تعریف هویت اجتماعی زنان ایفا می‌کرد. زنان در جایگاه‌های دختر، همسر و مادر معنا می‌یافتند و هویت اجتماعی آنان اغلب در نسبت با مردان خانواده تعریف می‌شد. این الگوی ساختاری، امکان تحرک اجتماعی مستقل را برای زنان محدود می‌کرد و کنش اجتماعی آنان را در چارچوب مناسبات خانوادگی قرار می‌داد (آدمیت، ۱۳۷۶: ۵۸). در همین راستا، مطالعات تاریخ اجتماعی نشان می‌دهد که خانواده قاجاری، افزون بر کارکرد زیستی، نهادی برای بازتولید نظم اجتماعی و انتقال هنجارهای جنسیتی بود (راوندی، ۱۳۸۲: ج ۶، ۲۴۸).

عرف اجتماعی، در تعامل با ساختار خانواده، نقش مهمی در تثبیت جایگاه اجتماعی زنان ایفا می‌کرد. هنجارهای رایج جامعه قاجاری بر تفکیک فضای زنانه و مردانه تأکید داشت و حضور زنان در عرصه عمومی را امری ناپسند تلقی می‌کرد. این تفکیک نه تنها در فضاهای عمومی، بلکه در حوزه‌هایی چون آموزش، مناسبات اقتصادی و ارتباطات اجتماعی نیز بازتاب داشت. گزارش‌های معاصران نشان می‌دهد که این هنجارها به تدریج به بخشی از نظم طبیعی جامعه بدل شده و رفتار زنان را در قالب‌هایی از پیش تعیین شده محدود می‌ساختند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۱۲).

در کنار منابع داخلی، سفرنامه‌ها و گزارش‌های اروپایی نیز تصویری مکمل از این وضعیت ارائه می‌دهند. در این متون، محدودیت‌های اجتماعی زنان نه به عنوان قواعدی صریح و قانونی، بلکه به مثابه عرفی ریشه‌دار و تثبیت شده توصیف شده است. این گزارش‌ها نشان می‌دهد که جداسازی جنسیتی و کنترل رفتار زنان، بخشی از نظم اجتماعی پذیرفته شده جامعه قاجاری بوده است (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۸۹). افزون بر این، تحلیل‌های تطبیقی نشان می‌دهد که این الگوهای رفتاری، در بسیاری از جوامع سنتی هم‌دوره نیز مشاهده می‌شد، اما در ایران قاجاری با ساختار خانواده و دین پیوندی عمیق‌تر یافته بود (تکمیل همایون، ۱۳۸۴: ۳۱).

جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار، در میان طبقات اجتماعی مختلف یکسان نبود. تفاوت‌های طبقاتی نقشی اساسی در تعیین موقعیت زنان ایفا می‌کرد. زنان وابسته به طبقات بالای اجتماعی، به‌ویژه در دربار و خانواده‌های اشرافی، به منابع اقتصادی، شبکه‌های ارتباطی و اشکالی از آموزش غیررسمی دسترسی داشتند. این موقعیت، امکان کنش اجتماعی گسترده‌تری را برای آنان فراهم می‌کرد و گاه به تأثیرگذاری غیررسمی در حوزه‌های فرهنگی و سیاسی می‌انجامید (کرزن، ۱۳۸۰: ۳۴۱).

آموزش نیز یکی از مؤلفه‌های مهم در تحلیل جایگاه اجتماعی زنان به شمار می‌رود. در دوره قاجار، آموزش رسمی برای زنان بسیار محدود بود و بخش بزرگی از آنان از دسترسی به مدارس محروم بودند. با این حال، آموزش غیررسمی در محیط خانواده، مکتب‌خانه‌ها و از طریق انتقال شفاهی دانش، نقشی مهم در شکل‌گیری سطحی از آگاهی اجتماعی در میان زنان ایفا می‌کرد. این نوع آموزش، هرچند محدود، زمینه‌ساز حضور برخی زنان در عرصه‌هایی چون نویسندگی، فعالیت‌های فرهنگی و امور خیریه شد (طالبوف، ۱۳۵۷: ۱۶۴).

آموزه‌های دینی، در پیوند با تفسیرهای عرفی از آن‌ها، چارچوبی برای تعریف نقش‌های جنسیتی فراهم می‌کردند. در بسیاری موارد، این تفسیرها به محدودسازی نقش اجتماعی زنان انجامیده و مشارکت آنان را به حوزه‌های خاصی تقلیل می‌داد. با این حال، بررسی متون اخلاقی و اجتماعی دوره قاجار نشان می‌دهد که دین همواره نقشی یک‌سویه در محدودسازی زنان نداشته و در برخی

موارد، به‌ویژه در حوزه تعلیم و تربیت، به‌عنوان عاملی برای مشروعیت‌بخشی به برخی فعالیت‌های زنانه عمل کرده است (مستوفی، ۱۳۸۶: ۲۴۳).

از منظر ساختار قدرت، زنان در حاشیه ساختار رسمی سیاسی قرار داشتند، اما این امر به معنای فقدان هرگونه تأثیرگذاری آنان نبود. زنان درباری و وابسته به خاندان‌های بانفوذ، از طریق روابط خویشاوندی، شبکه‌های غیررسمی و نفوذ شخصی، در برخی تصمیمات سیاسی و اجتماعی نقش ایفا می‌کردند. این نوع کنش‌گری غیررسمی، بخشی از واقعیت جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار را تشکیل می‌دهد که در روایت‌های رسمی کمتر بازتاب یافته است (موریه، ۱۳۸۲: ۲۱۹).

در مجموع، جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار پدیده‌ای تاریخی و ساختاری است که در پیوند با خانواده، عرف، دین، طبقه اجتماعی و مناسبات قدرت شکل گرفته است. این رویکرد تحلیلی، امکان درک عمیق‌تر موقعیت زنان و پرهیز از داوری‌های تقلیل‌گرایانه را فراهم می‌سازد و زمینه را برای بررسی‌های مصداقی، از جمله مطالعه وضعیت زنان در ایالت استرآباد، مهیا می‌کند (بامداد، ۱۳۴۷: ۲۴۵).

ساختار خانواده و نقش آن در بازتولید جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار

خانواده در عصر قاجار بنیادی‌ترین نهاد اجتماعی به شمار می‌رفت که چارچوب اصلی شکل‌گیری و بازتولید جایگاه اجتماعی زنان را تعیین می‌کرد. ساختار خانواده قاجاری ماهیتی پدرسالارانه داشت و اقتدار، تصمیم‌گیری و مدیریت منابع اقتصادی و اجتماعی عمدتاً در اختیار مردان قرار می‌گرفت. در چنین ساختاری، زنان نه به‌عنوان کنشگرانی مستقل، بلکه در قالب نقش‌های خانوادگی تعریف می‌شدند و هویت اجتماعی آنان در پیوند مستقیم با جایگاهشان در خانواده معنا می‌یافت (راوندی، ۱۳۸۲: ج ۶، ۲۴۶-۲۴۹).

جایگاه زن به‌طور مستقیم با موقعیت او در چرخه خانوادگی مشخص می‌شد. زن در نقش دختر، همسر یا مادر با انتظارات اجتماعی خاصی مواجه بود که دامنه رفتار و کنش اجتماعی او را تعیین می‌کرد. این نقش‌ها تحرک اجتماعی زنان را به روابط خویشاوندی و وابستگی به مرد خانواده محدود می‌ساخت و امکان تعریف هویت اجتماعی مستقل را به حداقل می‌رساند. بدین ترتیب، هویت اجتماعی زن قاجاری بیش از آن‌که بر فردیت استوار باشد، در نسبت با ساختار حقوقی و اجتماعی خانواده تعریف می‌شد (دهقان‌نژاد و محجوب، ۱۳۹۴: ۳۸-۴۱).

ساختار پدرسالار خانواده کارکردی فراتر از سامان‌دهی روابط درون‌خانوادگی داشت و به‌عنوان یکی از سازوکارهای اصلی بازتولید نظم اجتماعی عمل می‌کرد. انتقال هنجارهای رفتاری، ارزش‌ها و انتظارات جنسیتی از طریق تربیت خانوادگی و آموزش‌های غیررسمی صورت می‌گرفت و دختران از سنین پایین برای ایفای نقش‌هایی آماده می‌شدند که جامعه برای آنان تعریف کرده بود. گزارش‌های

ناظم الاسلام کرمانی از مناسبات خانوادگی نشان می‌دهد که خانواده در این دوره نقشی محوری در تثبیت الگوهای رفتاری و بازتولید نظم اجتماعی ایفا می‌کرد (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲: ۷۸). در این چارچوب، خانواده را می‌توان نهادی دانست که منطق اقتدار سیاسی و اجتماعی جامعه قاجاری را در سطح زندگی روزمره بازتولید می‌کرد. اطاعت‌پذیری زنان در درون خانواده، بازتابی از ساختار سلسله‌مراتبی قدرت در جامعه بود و از این طریق، نظم سیاسی و اجتماعی کلان در قالب روابط خانوادگی تداوم می‌یافت (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۱۲-۱۱۵).

بررسی گزارش‌های سفرنامه‌نویسان نیز این کارکرد خانواده را تأیید می‌کند. در این منابع، خانواده به‌عنوان اصلی‌ترین عرصه اعمال کنترل اجتماعی بر زنان معرفی شده است؛ جایی که رفتار، پوشش و روابط اجتماعی زنان تحت نظارت مستمر قرار داشت و هنجارهای جنسیتی از طریق سازوکارهای غیررسمی، اما مؤثر، اعمال می‌شد (پولاک، ۱۳۶۱: ۲۰۱).

ازدواج یکی از مهم‌ترین نهادهایی بود که جایگاه اجتماعی زنان را تثبیت می‌کرد. در جامعه قاجاری، ازدواج صرفاً یک پیوند عاطفی یا خانوادگی نبود، بلکه نهادی اجتماعی به شمار می‌رفت که موقعیت زن را در شبکه روابط اجتماعی مشخص می‌ساخت. زن با ازدواج از خانواده پدری به خانواده همسر منتقل می‌شد و جایگاه اجتماعی او تابعی از موقعیت اجتماعی شوهر و خاندان او می‌گردید. این انتقال غالباً با کاهش استقلال فردی زن همراه بود و دامنه تصمیم‌گیری او را در حوزه‌های مختلف زندگی محدودتر می‌کرد (راوندی، ۱۳۸۲: ج ۶، ۲۷۳-۲۷۶).

در عین حال، نقش زنان در درون خانواده، به‌ویژه در جایگاه مادری، کارکردی اساسی در بازتولید اجتماعی داشت. زنان از طریق تربیت فرزندان و انتقال ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی، سهم مهمی در استمرار نظم اجتماعی ایفا می‌کردند. این نقش تربیتی، اگرچه در فضای خصوصی خانواده انجام می‌شد، اما پیامدهای آن به سطح جامعه گسترش می‌یافت و زنان را به بازیگران مؤثر اما غیررسمی در فرآیند اجتماعی‌شدن نسل‌های بعدی تبدیل می‌کرد (روستا و شجاعی‌نیا، ۱۳۹۹: ۲۱۲-۲۱۸).

خانواده همچنین مهم‌ترین عرصه اعمال کنترل اجتماعی بر زنان بود. نظارت بر رفتار، پوشش و روابط اجتماعی زنان عمده‌تاً در چارچوب خانواده و از سوی مردان اعمال می‌شد. این کنترل همواره مبتنی بر اجبار آشکار نبود، بلکه در بسیاری موارد از طریق درونی‌سازی هنجارها عمل می‌کرد؛ به‌گونه‌ای که خود زنان نیز در بازتولید این نظم و پایبندی به آن نقش داشتند (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۰۴). با وجود این محدودیت‌ها، خانواده در برخی شرایط می‌توانست به بستری برای کنش‌گری غیررسمی زنان تبدیل شود. زنان وابسته به خانواده‌های بانفوذ، به‌ویژه در طبقات اشرافی و درباری، از طریق پیوندهای خویشاوندی و روابط خانوادگی امکان تأثیرگذاری غیرمستقیم بر امور اجتماعی و حتی سیاسی را می‌یافتند. گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که این نفوذ غیررسمی،

هرچند در چارچوب ساختار مردسالار محدود بود، اما بخشی از واقعیت جایگاه اجتماعی زنان را شکل می‌داد (موریه، ۱۳۸۲: ۲۱۹).

تفاوت‌های طبقاتی نیز در ساختار خانواده و تجربه زنان نقش تعیین‌کننده‌ای داشت. خانواده‌های اشرافی و درباری الگوهای متفاوتی از روابط خانوادگی و نقش‌های زنانه را نسبت به طبقات پایین‌تر تجربه می‌کردند. زنان این خانواده‌ها، به دلیل دسترسی بیشتر به منابع اقتصادی و فرهنگی، از امکان‌های گسترده‌تری برای آموزش، ارتباطات اجتماعی و کنش‌گری غیررسمی برخوردار بودند؛ امری که تجربه زیست زنانه را به شدت طبقاتی می‌کرد (کرزن، ۱۳۸۰: ۳۴۱؛ شفیعی، ۱۴۰۰: ۶۲-۶۵).

در مجموع، خانواده در عصر قاجار نقشی دوگانه در زندگی زنان ایفا می‌کرد. از یک‌سو، به‌عنوان نهادی پدرسالار، محدودیت‌های ساختاری جدی بر جایگاه اجتماعی زنان تحمیل می‌نمود و آنان را در چارچوب نقش‌های سنتی محصور می‌ساخت؛ و از سوی دیگر، در شرایط خاص، امکان‌هایی محدود اما معنادار برای کنش‌گری غیررسمی و تأثیرگذاری اجتماعی زنان فراهم می‌آورد. درک این دوگانگی برای تحلیل دقیق جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار ضرورتی اساسی دارد.

دین، عرف و مناسبات قدرت در شکل‌دهی به موقعیت اجتماعی زنان در عصر قاجار

جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار در پیوندی تنگاتنگ با دین، عرف اجتماعی و مناسبات قدرت شکل می‌گرفت. این سه عامل، درهم‌تنیده و مکمل یکدیگر، چارچوبی را پدید می‌آوردند که در آن نقش‌ها، حدود رفتار و انتظارات اجتماعی از زنان تعریف می‌شد. از این منظر، موقعیت زنان را نمی‌توان صرفاً بر اساس قوانین رسمی یا احکام فقهی تحلیل کرد، بلکه باید به نقش تفسیرهای عرفی از دین و شیوه اعمال قدرت در سطوح مختلف اجتماعی توجه داشت؛ عواملی که در مجموع به صورت‌بندی جایگاه اجتماعی زنان انجامید (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۵۴).

آموزه‌های دینی در جامعه قاجاری یکی از منابع اصلی مشروعیت‌بخشی به نظم جنسیتی به شمار می‌رفتند. با این حال، بررسی متون تاریخی نشان می‌دهد که برداشت‌های رایج درباره نقش و موقعیت زنان، بیش از آن‌که مستقیماً از متون دینی ناشی شده باشد، حاصل تفسیرهای سنتی و مردم‌محور از دین بود. این تفسیرها، با تأکید بر نقش‌های خانوادگی، اخلاقی و تربیتی زنان، مشارکت اجتماعی آنان را محدود می‌ساخت و حضور زن در عرصه عمومی را نیازمند توجیه شرعی جلوه می‌داد (رینگر، ۱۳۸۱: ۷۶).

در عمل، این قرائت‌های دینی به تثبیت نقش‌های سنتی زنان انجامید و دین را به یکی از ابزارهای بازتولید نظم اجتماعی موجود بدل کرد. با این حال، این کارکرد دین بیش از آن‌که ریشه در ذات آموزه‌های دینی داشته باشد، حاصل پیوند آن با ساختارهای عرفی و مناسبات قدرت اجتماعی بود؛

پیوندی که امکان طرح قرائت‌های بدیل از دین و بازاندیشی در نقش اجتماعی زنان را به حاشیه می‌راند (الگار، ۱۳۶۹: ۱۱۲).

در کنار دین، عرف اجتماعی نقشی تعیین‌کننده در سامان‌دهی رفتار و موقعیت زنان ایفا می‌کرد. عرف، به‌عنوان مجموعه‌ای از هنجارهای نانوشته اما الزام‌آور، در بسیاری موارد تأثیری فراتر از قوانین رسمی بر زندگی روزمره زنان داشت. هنجارهای مربوط به پوشش، گفتار و شیوه حضور زنان در فضاها، اجتماعی، مرز روشنی میان عرصه زنانه و مردانه ترسیم می‌کرد و هرگونه خروج از این چارچوب با واکنش منفی اجتماعی مواجه می‌شد. گزارش‌های سفرنامه‌نویسان نشان می‌دهد که این محدودیت‌ها بخشی پذیرفته‌شده از نظم اجتماعی جامعه قاجاری تلقی می‌شدند (ژوبر، ۱۳۴۷: ۱۸۹). دین و عرف در عمل به‌صورت مجزا عمل نمی‌کردند، بلکه در هم‌تنیدگی با یکدیگر نظامی پایدار و به‌ظاهر طبیعی ایجاد می‌کردند. بسیاری از محدودیت‌هایی که بر زنان اعمال می‌شد، در سطح ظاهری با استناد به دین توجیه می‌گردید، اما در بنیان خود ریشه در سنت‌ها و عادت‌های اجتماعی داشت. این هم‌پوشانی، امکان نقد وضعیت موجود را کاهش می‌داد و جایگاه اجتماعی زنان را به‌عنوان امری بدیهی و تغییرناپذیر بازنمایی می‌کرد (براون، ۱۳۷۰: ۹۴).

مناسبات قدرت سیاسی نیز در بازتولید این نظم اجتماعی نقش مؤثری ایفا می‌کرد. حکومت قاجار در مجموع تمایلی به دگرگونی جایگاه اجتماعی زنان نشان نمی‌داد و حفظ نظم سنتی را یکی از عوامل ثبات اجتماعی تلقی می‌کرد. از این‌رو، ساختار قدرت سیاسی نه‌تنها در برابر محدودیت‌های عرفی و دینی مقاومت نمی‌کرد، بلکه در بسیاری موارد به تقویت و مشروعیت‌بخشی به آن‌ها می‌پرداخت و بدین‌سان به تداوم موقعیت فرودست زنان یاری می‌رساند (کسروی، ۱۳۶۳: ۱۶۸).

با این حال، زنان به‌طور کامل از مناسبات قدرت کنار گذاشته نشده بودند. زنان درباری و وابسته به خاندان‌های صاحب‌نفوذ، اگرچه از نظر رسمی در حاشیه ساختار قدرت قرار داشتند، اما از طریق روابط خانوادگی، شبکه‌های غیررسمی و نفوذ شخصی، بر برخی تصمیمات سیاسی و اجتماعی اثر می‌گذاشتند. گزارش‌های تاریخی نشان می‌دهد که این نوع کنش‌گری غیررسمی، بخشی از واقعیت جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار را تشکیل می‌داد (مخبرالسلطنه هدایت، ۱۳۸۵: ۱۳۷).

گزارش‌های ناظران و سفرنامه‌نویسان خارجی نیز تصویری گویا از وضعیت اجتماعی زنان ارائه می‌دهد. این منابع، با وجود نگاه گاه قضاوت‌گرانه نویسندگانشان، بر محدودیت‌های اجتماعی زنان، جداسازی جنسیتی و نقش پررنگ عرف در کنترل زندگی روزمره آنان تأکید دارند و نشان می‌دهند که حتی در غیاب قوانین صریح، هنجارهای عرفی به‌گونه‌ای مؤثر رفتار زنان را سامان می‌دادند و نظم اجتماعی را بازتولید می‌کردند (دیولافوا، ۱۳۶۲: ۲۴۶).

آموزش، سواد و آگاهی زنان در ساختار اجتماعی عصر قاجار

آموزش و میزان دسترسی به سواد، یکی از مؤلفه‌های تعیین‌کننده در شکل‌گیری جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار به شمار می‌رفت. سطح آموزش زنان نه تنها نوع نقش‌های اجتماعی آنان را تحت تأثیر قرار می‌داد، بلکه دامنه کنش‌گری اجتماعی و امکان حضور غیررسمی آنان در عرصه‌های فرهنگی و خانوادگی را نیز مشخص می‌کرد. در جامعه قاجاری، آموزش زنان به‌عنوان حقی عمومی و اجتماعی تلقی نمی‌شد، بلکه امری وابسته به خانواده، جایگاه طبقاتی و نگرش مردان خانواده بود؛ امری که نابرابری جنسیتی را در سطح ساختار اجتماعی بازتولید می‌کرد (بامداد، ۱۳۴۷: ۶۵).

نظام آموزشی رسمی در دوره قاجار عمدتاً برای مردان طراحی شده بود و زنان، به‌ویژه در طبقات پایین اجتماعی، از دسترسی به مدارس محروم بودند. اسناد و گزارش‌های اداری دوره قاجار نشان می‌دهد که آموزش رسمی زنان نه در اولویت سیاست‌گذاری آموزشی قرار داشت و نه به‌عنوان ضرورتی اجتماعی تلقی می‌شد. این محرومیت ساختاری موجب شد بی‌سوادی یا کم‌سوادی به یکی از ویژگی‌های غالب زنان تبدیل شود و همین امر، موقعیت اجتماعی آنان را در مرتبه‌ای فرودست تثبیت کند (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۱: ۲۳۷).

در کنار این محدودیت‌ها، آموزش غیررسمی مهم‌ترین مسیر دسترسی زنان به دانش و آگاهی به شمار می‌رفت. محیط خانواده، مکتب‌خانه‌های محدود و انتقال شفاهی دانش، نقش اساسی در آموزش زنان ایفا می‌کرد. هرچند این نوع آموزش از نظر محتوا و دامنه محدود بود، اما امکان شکل‌گیری حداقلی از سواد و آگاهی اجتماعی را برای برخی زنان فراهم می‌ساخت. بررسی خاطرات و نوشته‌های باقی‌مانده از این دوره نشان می‌دهد که بسیاری از زنان باسواد یا نیمه‌باسواد، محصول همین آموزش‌های غیررسمی بودند و از این طریق از وضعیت کاملاً منفعل اجتماعی فاصله می‌گرفتند (آدمیت، ۱۳۷۶: ۱۴۸).

تفاوت‌های طبقاتی نقشی تعیین‌کننده در دسترسی زنان به آموزش داشت. زنان خانواده‌های درباری و اشرافی، به دلیل برخورداری از منابع اقتصادی و فرهنگی، از امکان آموزش خانگی، معلمان خصوصی و دسترسی به متون مکتوب بهره‌مند بودند. این وضعیت به آنان اجازه می‌داد سطح بالاتری از آگاهی اجتماعی کسب کنند و در برخی موارد در فعالیت‌های فرهنگی، مکاتبات و تولید متون نقش ایفا نمایند؛ امری که تجربه آموزشی زنان را به‌شدت طبقاتی می‌کرد (مخبرالسلطنه هدایت، ۱۳۶۶: ۱۲۱).

سواد برای زنان صرفاً مهارتی فنی محسوب نمی‌شد، بلکه نوعی قدرت نمادین ایجاد می‌کرد. زنانی که توانایی خواندن و نوشتن داشتند، در محیط خانواده و جامعه از جایگاهی متمایز برخوردار می‌شدند. سواد امکان مشارکت در مکاتبات خانوادگی، نگارش خاطرات و تأثیرگذاری غیرمستقیم

بر تصمیمات خانوادگی را فراهم می‌ساخت و به زنان اجازه می‌داد در چارچوب محدودیت‌های موجود، نقشی فعال‌تر ایفا کنند (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۶۴).

در این چارچوب، مفهوم آگاهی اجتماعی زنان فراتر از سواد رسمی قابل تحلیل است. آگاهی اجتماعی شامل شناخت زنان از مناسبات قدرت، نقش‌های جنسیتی و محدودیت‌های ساختاری جامعه بود. حتی زنان بی‌سواد نیز از طریق تجربه زیسته، ارتباطات خانوادگی و مشاهده تحولات اجتماعی، به سطحی از آگاهی عملی دست می‌یافتند که بر رفتار، انتخاب‌ها و شیوه مواجهه آنان با نظم اجتماعی اثر می‌گذاشت (پولاک، ۱۳۶۱: ۲۳۴).

گزارش‌های سفرنامه‌نویسان و ناظران خارجی نیز بر محدودیت‌های آموزشی زنان تأکید دارند. این منابع، ضمن اشاره به گستردگی بی‌سوادی در میان زنان، نقش سنت‌ها و عرف اجتماعی را در جلوگیری از آموزش آنان برجسته می‌کنند و نشان می‌دهند که محرومیت آموزشی زنان، بیش از آن‌که ناشی از فقدان نهادهای آموزشی باشد، ریشه در نگرش‌های فرهنگی تثبیت‌شده جامعه قاجاری داشته است (ژوبر، ۱۳۴۷: ۲۱۲).

تحولات فکری و اجتماعی اواخر دوره قاجار، به‌ویژه در پی گسترش ارتباط با غرب و شکل‌گیری اندیشه‌های اصلاح‌طلبانه، به تدریج مسئله آموزش زنان را وارد عرصه گفت‌وگوهای اجتماعی کرد. آثار روشنفکران این دوره نشان می‌دهد که آموزش زنان به‌عنوان یکی از پیش‌شرط‌های اصلاح اجتماعی مطرح شد، هرچند این دیدگاه‌ها هنوز به سیاست‌های آموزشی فراگیر و ساختاری منجر نشده بود (طالبوف، ۱۳۵۷: ۱۴۷).

در مجموع، آموزش و آگاهی زنان در عصر قاجار واجد ماهیتی دوگانه بود. از یک‌سو، محرومیت آموزشی به بازتولید جایگاه فرودست زنان در ساختار اجتماعی می‌انجامید و از سوی دیگر، دسترسی محدود برخی زنان به آموزش، زمینه‌ساز شکل‌گیری اشکال نوینی از کنش اجتماعی و فرهنگی شد. این دوگانگی نشان می‌دهد که آموزش، سواد و آگاهی نه پدیده‌هایی مستقل، بلکه بخشی جدایی‌ناپذیر از ساختار اجتماعی عصر قاجار بوده‌اند (کسروی، ۱۳۶۳: ۲۰۱).

مشارکت اجتماعی و اقتصادی زنان در چارچوب ساختار اجتماعی عصر قاجار

مشارکت اجتماعی و اقتصادی زنان در عصر قاجار، هرچند غالباً در حاشیه ساختار رسمی قدرت و اقتصاد قرار داشت، اما بخشی مؤثر و پایدار از حیات اجتماعی جامعه را شکل می‌داد. زنان، با وجود محرومیت از حضور رسمی و سازمان‌یافته در عرصه عمومی، از طریق شیوه‌های غیررسمی و متناسب با ساختار اجتماعی موجود، در فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی نقش‌آفرینی می‌کردند. این اشکال مشارکت، به دلیل پیوند عمیق با فضای خانواده و عرف اجتماعی، در بسیاری از روایت‌های

رسمی تاریخی کمتر بازتاب یافته و عمدتاً از خلال منابع توصیفی، خاطرات و گزارش‌های غیررسمی قابل شناسایی‌اند (راوندی، ۱۳۸۲: ج ۶، ۲۴۱).

مشارکت اقتصادی زنان عمدتاً در چارچوب خانواده و اقتصاد معیشتی شکل می‌گرفت. زنان در فعالیت‌هایی چون بافندگی، تولید صنایع دستی، کشاورزی خانگی، نگهداری دام محدود و سامان‌دهی امور داخلی خانه نقش فعالی داشتند. این فعالیت‌ها، اگرچه در تعریف رسمی «کار» قرار نمی‌گرفتند و فاقد ارزش‌گذاری اقتصادی مستقل بودند، اما نقشی اساسی در تأمین معیشت خانواده و پایداری اقتصاد خرد ایفا می‌کردند. بررسی ساختار اقتصادی خانواده‌های قاجاری نشان می‌دهد که بدون مشارکت زنان، چرخه اقتصاد معیشتی با اختلال جدی مواجه می‌شد و بقای خانوار در بسیاری از موارد امکان‌پذیر نبود (ویلز، ۱۳۶۸: ۲۹۷).

در کنار فعالیت‌های خانگی، برخی زنان در بازارهای محلی و مشاغل خرد نیز حضور داشتند. گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که زنان، به‌ویژه در محیط‌های شهری، در فروش محصولات خانگی، دادوستد محدود، ارائه خدمات کوچک و فعالیت‌هایی که با عرف اجتماعی سازگار تلقی می‌شد، مشارکت می‌کردند. این حضور اقتصادی، هرچند فاقد چارچوب‌های رسمی و نهادی بود، اما پیوند زنان با چرخه اقتصادی جامعه و نقش آنان در گردش کالا و خدمات را آشکار می‌سازد (ژوبر، ۱۳۴۷: ۲۳۴).

ساختار طبقاتی جامعه قاجاری تأثیر مستقیمی بر میزان و نوع مشارکت اقتصادی زنان داشت. زنان طبقات پایین‌تر اجتماعی، به دلیل فشارهای معیشتی، ناگزیر از مشارکت گسترده‌تر در فعالیت‌های اقتصادی بودند و نقش آنان در بقای خانواده پررنگ‌تر جلوه می‌کرد. در مقابل، زنان طبقات بالاتر، به‌ویژه درباریان و خاندان‌های مرفه، بیشتر از طریق مدیریت املاک، نظارت بر خدمه و سامان‌دهی امور خانه‌های بزرگ در فعالیت‌های اقتصادی نقش ایفا می‌کردند. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که مشارکت اقتصادی زنان در عصر قاجار پدیده‌ای ناهمگون و به‌شدت وابسته به موقعیت طبقاتی بوده است (کرزن، ۱۳۸۰: ۳۸۷).

در بعد اجتماعی، زنان نقشی اساسی در شکل‌گیری و تداوم شبکه‌های غیررسمی اجتماعی ایفا می‌کردند. روابط خویشاوندی، آیین‌ها، مناسک جمعی و گردهم‌آیی‌های زنانه از جمله فضاهایی بودند که امکان کنش اجتماعی زنان را فراهم می‌ساختند. این شبکه‌ها، هرچند بیرون از ساختار رسمی قدرت قرار داشتند، اما کارکردهایی چون تبادل اطلاعات، ایجاد همبستگی اجتماعی و انتقال هنجارها را بر عهده داشتند و به انسجام اجتماعی کمک می‌کردند (راووداد، ۱۳۸۲: ۱۶۱).

مراسم مذهبی، به‌ویژه مجالس روضه و آیین‌های دینی، یکی از مهم‌ترین عرصه‌های مشارکت اجتماعی زنان به شمار می‌رفت. این مجالس، افزون بر کارکرد مذهبی، فضایی برای گردهم‌آیی زنان،

تقویت روابط اجتماعی و شکل‌گیری شبکه‌های ارتباطی فراهم می‌کردند. در این فضاها، زنان می‌توانستند فراتر از محدوده خانواده، حضوری فعال در حیات اجتماعی داشته باشند، هرچند این حضور همچنان در چارچوب‌های مورد پذیرش عرف و دین باقی می‌ماند.

فعالیت‌های خیریه و حمایتی نیز از دیگر عرصه‌های مشارکت اجتماعی زنان بود. زنان، به‌ویژه در طبقات مرفه‌تر، در کمک به نیازمندان، حمایت از اقشار ضعیف و سامان‌دهی امور خیریه نقش ایفا می‌کردند. این فعالیت‌ها، هرچند غالباً فاقد سازمان‌دهی رسمی بودند، اما به زنان امکان می‌دادند تا نوعی مشروعیت اجتماعی به دست آورند و جایگاه خود را به‌عنوان کنشگران اخلاقی و اجتماعی تثبیت کنند (افاری، ۱۳۷۷: ۵۴).

با این حال، مشارکت اجتماعی زنان همواره در چارچوب محدودیت‌های عرفی و دینی صورت می‌گرفت. زنان برای حفظ مقبولیت اجتماعی ناگزیر بودند کنش‌های خود را با هنجارهای رایج هماهنگ سازند. این محدودیت‌ها دامنه مشارکت را کاهش می‌داد، اما هم‌زمان مسیرهایی برای حضور غیرمستقیم و غیررسمی زنان در عرصه اجتماعی فراهم می‌کرد و امکان کنش‌گری محدود اما معنادار را از میان نمی‌برد (ساناساریان، ۱۳۸۴: ۶۳).

زنان همچنین نقشی پایدار در انتقال فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی ایفا می‌کردند. از طریق تربیت فرزندان، روایت‌های شفاهی، آیین‌ها و مناسک، زنان در بازتولید فرهنگ اجتماعی سهم داشتند. این نقش فرهنگی، اگرچه کمتر به‌عنوان کنش اجتماعی رسمی به رسمیت شناخته شده، اما یکی از مؤلفه‌های بنیادین مشارکت اجتماعی زنان در ساختار اجتماعی قاجار به شمار می‌رود (شفیعی، ۱۴۰۰: ۹۲).

در مجموع، مشارکت اجتماعی و اقتصادی زنان در عصر قاجار پدیده‌ای چندلایه و پیچیده بود. زنان در چارچوب محدودیت‌های ساختاری، اشکال متنوعی از کنش اجتماعی و اقتصادی را تجربه می‌کردند که بدون توجه به ساختار اجتماعی و فرهنگی جامعه قاجاری قابل فهم نیست. این مشارکت‌ها، هرچند اغلب غیررسمی و کم‌نمایان بودند، نقشی اساسی در تداوم حیات اجتماعی و اقتصادی جامعه ایفا می‌کردند (هامبلی، ۱۳۹۱: ۴۱۲).

جایگاه اجتماعی زنان در استرآباد عصر قاجار در بستر ساختار خانواده، آداب اجتماعی و جامعه محلی

ایالت استرآباد در عصر قاجار، به‌واسطه موقعیت مرزی، ساختار اجتماعی چندلایه و ترکیب جمعیتی متنوع، شرایطی متفاوت از بسیاری از مناطق مرکزی ایران داشت. هم‌نشینی جامعه شهری با ساختارهای ایلی ترکمن، ناامنی‌های مزمن مرزی و وابستگی معیشت به اقتصاد سنتی، موجب شکل‌گیری نظامی اجتماعی شد که در آن خانواده نقشی محوری در حفظ انسجام، امنیت و تداوم زندگی ایفا می‌کرد. در چنین بستری، جایگاه اجتماعی زنان بیش از هر چیز در پیوند با ساختار

خانواده، مناسبات محلی و آداب اجتماعی منطقه تعریف می‌شد (گوهری‌راد، ۱۳۹۵: ۲۱-۲۴؛ معینی و جعفری، ۱۴۰۲: ۴-۲).

ساختار خانواده در استرآباد، همچون دیگر مناطق ایران قاجاری، ماهیتی پدرسالارانه داشت؛ با این تفاوت که شرایط مرزی و ناپایداری‌های اجتماعی، کارکردهای خانواده را فراتر از الگوی متعارف شهری گسترش می‌داد. اقتدار مردان در مالکیت و تصمیم‌گیری حفظ می‌شد، اما مسئولیت‌های عملی زنان در اداره زندگی روزمره، تربیت فرزندان و حفظ انسجام خانوار پررنگ‌تر بود. زنان عمدتاً در نقش‌های همسری، مادری و مدیریت فضای داخلی خانه تعریف می‌شدند و هویت اجتماعی آنان در نسبت با خانواده و شبکه‌های خویشاوندی شکل می‌گرفت (گوهری‌راد، ۱۳۹۵: ۲۶-۲۷).

آداب و مراسم اجتماعی در استرآباد یکی از مهم‌ترین عرصه‌های بروز کنش اجتماعی زنان بود. آیین‌های مذهبی، به‌ویژه مجالس روضه‌خوانی، نذری‌ها و گردهم‌آیی‌های زنانه، فضایی فراهم می‌کرد که زنان در آن نه تنها مشارکت‌کننده، بلکه سازمان‌دهنده و محور ارتباطات اجتماعی بودند. این مجالس غالباً در خانه‌های زنان بانفوذ یا خانواده‌های سرشناس برگزار می‌شد و بستری برای تبادل اخبار محلی، تقویت پیوندهای خویشاوندی و شکل‌گیری شبکه‌های حمایتی زنانه فراهم می‌کرد (ذبیحی، ۱۳۶۳: ۱۸۷؛ گوهری‌راد، ۱۳۹۵: ۲۹).

مراسم سوگواری، به‌ویژه آیین‌های محرم، از دیگر عرصه‌های برجسته حضور اجتماعی زنان استرآباد به شمار می‌رفت. زنان در این مناسک، علاوه بر شرکت فعال، در تدارک نذورات، سامان‌دهی مجالس و اجرای آیین‌های عزاداری نقش داشتند. برخی گزارش‌ها به حضور زنان به‌عنوان روضه‌خوانان محلی اشاره دارد که از منزلتی نمادین در جامعه برخوردار بودند. این مشارکت، هرچند در چارچوب عرف و مذهب محدود می‌شد، اما به زنان امکان می‌داد نقشی معنادار در حیات جمعی جامعه ایفا کنند (دیولافوا، ۱۳۶۲: ۲۵۱؛ ژوبر، ۱۳۴۷: ۹۶).

آیین‌های گذار، به‌ویژه مراسم ازدواج و زایمان، نقش مهمی در بازنمایی جایگاه اجتماعی زنان داشتند. در مراسم ازدواج، زنان مسئولیت اصلی انتقال سنت‌ها، آموزش نقش‌های جنسیتی و سامان‌دهی آیین‌ها را بر عهده داشتند. زنان مسن‌تر و مادران خانواده، از جایگاه اقتدار غیررسمی برخوردار بودند و هدایت این مراسم به آنان سپرده می‌شد. این نقش‌ها، به زنان امکان می‌داد در چارچوب عرفی، نوعی قدرت نمادین و اجتماعی کسب کنند (گوهری‌راد، ۱۳۹۵: ۳۱؛ معطوفی، ۱۳۷۶، ج. ۲: ۲۲۴).

در حوزه زایمان و مراقبت‌های پس از آن نیز شبکه‌ای زنانه از قابله‌ها، خویشاوندان و زنان باتجربه شکل می‌گرفت که مستقل از نظارت مستقیم مردان عمل می‌کرد. این شبکه‌ها، افزون بر کارکرد

درمانی و حمایتی، نقش مهمی در انتقال دانش سنتی و تقویت همبستگی اجتماعی زنان داشتند (معینی و جعفری، ۱۴۰۲: ۵).

در کنار جامعه شهری، حضور ترکمن‌ها به‌عنوان بخشی از بافت اجتماعی استرآباد، به تنوع تجربه زیست زنانه انجامیده بود. زنان ترکمن، اگرچه در چارچوب خانواده‌ای پدرسالار تعریف می‌شدند، اما شیوه زندگی ایلی و اقتصاد مبتنی بر دامداری، مشارکت عملی‌تری برای آنان رقم می‌زد. زنان ترکمن در تولیدات خانگی، نگهداری دام، کوچ‌های فصلی و آیین‌های جمعی نقشی فعال داشتند و تحرک بیشتری در فضای اجتماعی از خود نشان می‌دادند (عسکرانی، ۱۳۹۶: ۱۳۱؛ فجوری، ۱۳۹۰: ۸۴).

آیین‌های ترکمنی، به‌ویژه مراسم مهمان‌نوازی، عزاداری‌های ایلی و جشن‌های فصلی، عرصه‌هایی بودند که زنان در آن‌ها به‌عنوان حاملان اصلی سنت و فرهنگ ایفای نقش می‌کردند. این آیین‌ها، ضمن بازتولید هویت ایلی، جایگاه اجتماعی زنان را در درون جامعه ترکمن تثبیت می‌کرد و به آنان نقشی فراتر از فضای صرفاً خانگی می‌بخشید (فجوری، ۱۳۹۰: ۹۲؛ معطوفی، ۱۳۷۶، ج. ۲: ۱۶۵). در مجموع، بررسی آداب، مراسم اجتماعی و مناسک محلی نشان می‌دهد که جایگاه اجتماعی زنان در استرآباد عصر قاجار را نمی‌توان صرفاً به انزوا و محدودیت فروکاست. زنان، در چارچوب ساختار پدرسالار و شرایط خاص منطقه، از طریق آیین‌های مذهبی، مراسم اجتماعی، شبکه‌های زنانه و مشارکت در اقتصاد معیشتی، اشکال متنوعی از کنش اجتماعی را تجربه می‌کردند. این کنش‌ها، هرچند اغلب غیررسمی و در حاشیه ساختار قدرت بودند، اما نقشی اساسی در تداوم حیات اجتماعی و فرهنگی جامعه استرآباد ایفا می‌کردند و این منطقه را به نمونه‌ای معنادار برای تحلیل تجربه‌های محلی زنان در ایران قاجاری بدل می‌سازند (گوهری‌راد، ۱۳۹۵: ۳۳؛ معینی و جعفری، ۱۴۰۲: ۶).

نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف بازخوانی جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار و با اتخاذ رویکردی ساختاری، کوشید از ارائه تصویری کلی، ایستا و تقلیل‌گرایانه از وضعیت زنان این دوره فاصله بگیرد و نقش سازوکارهای اجتماعی را در شکل‌گیری و بازتولید موقعیت زنان برجسته سازد. بررسی انجام‌شده نشان داد که جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار بیش از آن‌که حاصل ویژگی‌های فردی یا کنش‌های استثنایی باشد، برآمده از مجموعه‌ای از ساختارهای اجتماعی مسلط بوده است که در رأس آن‌ها نهاد خانواده پدرسالار قرار داشت. خانواده، به‌عنوان بنیادی‌ترین نهاد اجتماعی، چارچوب اصلی تعریف هویت، نقش‌ها و حدود کنش زنان را تعیین می‌کرد و سایر سازوکارهای اجتماعی، از جمله عرف، دین، آداب اجتماعی و پوشاک، در پیوند با این نهاد عمل می‌کردند.

یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در ساختار اجتماعی قاجار، تفکیک حوزه خصوصی و عمومی نقشی تعیین‌کننده در صورت‌بندی جایگاه اجتماعی زنان ایفا می‌کرد. زنان عمدتاً به حوزه خصوصی و اندرونی محدود می‌شدند و حضور آنان در عرصه عمومی با مجموعه‌ای از محدودیت‌ها، نظارت‌ها و قواعد هنجاری همراه بود. اندرونی، پوشاک و آداب اجتماعی، نه صرفاً عناصر فرهنگی، بلکه ابزارهای مؤثر بازتولید مرزهای جنسیتی بودند که از طریق آن‌ها نظم پدرسالارانه تثبیت می‌شد. این سازوکارها به‌گونه‌ای عمل می‌کردند که حتی در غیاب قوانین صریح، کنترل اجتماعی بر زنان به‌صورت درونی‌شده و پایدار اعمال شود.

با این حال، نتایج پژوهش نشان داد که جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار پدیده‌ای یکدست و همگن نبوده است. اگرچه ساختار پدرسالار چارچوب کلی زندگی زنان را تعیین می‌کرد، اما شرایط اجتماعی، اقتصادی و محلی می‌توانست بر کیفیت و دامنه نقش‌های زنانه اثر بگذارد. زنان در عمل، به‌ویژه در بستر خانواده، نقش‌های متنوع و گاه حیاتی در حفظ انسجام خانوار، مدیریت اقتصاد خرد و تداوم زندگی روزمره ایفا می‌کردند. این نقش‌های عملی، هرچند به تغییر بنیادین جایگاه رسمی زنان منجر نمی‌شد، اما نشان‌دهنده نوعی کنش‌گری محدود و غیررسمی در دل ساختار مسلط بود. در این چارچوب، بررسی ایالت استرآباد به‌عنوان مطالعه‌ای موردی، امکان مشاهده عینی‌تر کارکرد ساختارهای اجتماعی قاجاری را فراهم ساخت. استرآباد، به دلیل موقعیت مرزی، ترکیب جمعیتی متنوع و هم‌نشینی جامعه شهری و ایلی، نمونه‌ای مناسب برای بررسی تنوع تجربه زیست زنانه در دل یک ساختار کلان مشترک به شمار می‌آید. یافته‌ها نشان داد که در استرآباد نیز خانواده پدرسالار محور اصلی تعریف جایگاه اجتماعی زنان بود، اما شرایط خاص منطقه‌ای، از جمله ناامنی‌های مرزی و فشارهای معیشتی، مسئولیت‌های عملی زنان را افزایش داده و نقش آنان را در حفظ انسجام خانواده و اقتصاد خانوار پررنگ‌تر کرده بود.

تحلیل وضعیت زنان ترکمن در چارچوب اجتماعی استرآباد، نشان داد که تجربه زیست زنانه در این منطقه دارای تنوع درونی است. زنان ترکمن، در عین قرار گرفتن در نظامی پدرسالارانه، به دلیل شیوه زندگی ایلی و تقسیم کار معیشتی، مشارکت گسترده‌تری در فعالیت‌های اقتصادی و روزمره خانواده داشتند. این مشارکت، هرچند به معنای برابری جنسیتی یا خروج از ساختار پدرسالار نبود، اما الگوی متفاوتی از زیست زنانه را در مقایسه با زنان شهری رقم می‌زد. از این منظر، زنان ترکمن نه به‌عنوان «دیگری اجتماعی»، بلکه به‌عنوان بخشی از زنان استرآباد قابل تحلیل‌اند که تجربه آنان تنوع درون‌ساختاری جایگاه اجتماعی زنان را آشکار می‌سازد.

نتیجه مهم دیگر پژوهش آن است که بررسی جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار، بدون توجه هم‌زمان به ساختارهای کلان و تفاوت‌های محلی، به تحلیلی ناقص منجر می‌شود. ساختارهای کلان

اجتماعی، چارچوب کلی محدودیت‌ها و نقش‌ها را تعیین می‌کردند، اما شرایط محلی می‌توانست شدت، شکل و پیامد این محدودیت‌ها را دگرگون سازد. مطالعه موردی استرآباد نشان می‌دهد که تحلیل تاریخی جایگاه زنان نیازمند نگاهی چندسطحی است که در آن، هم سازوکارهای مسلط و هم تنوع تجربه‌های زیست‌شده مورد توجه قرار گیرد.

در مجموع، این پژوهش نشان می‌دهد که جایگاه اجتماعی زنان در عصر قاجار را باید به‌عنوان پدیده‌ای ساختاری، تاریخی و متکثر فهم کرد. زنان این دوره نه صرفاً قربانیان منفعل نظم اجتماعی بودند و نه کنشگرانی رها از ساختار؛ بلکه در فضایی میان محدودیت و امکان، نقش‌هایی ایفا می‌کردند که تنها در چارچوب تحلیل ساختاری قابل درک است. نتایج این پژوهش می‌تواند به غنای مطالعات تاریخ اجتماعی زنان در ایران کمک کند و زمینه‌ساز پژوهش‌های بعدی با تمرکز بر سایر مناطق، مقایسه‌های منطقه‌ای و بررسی پیوند میان تحولات ساختاری و تغییرات تدریجی در جایگاه اجتماعی زنان در دوره‌های بعدی تاریخ ایران باشد.

فهرست منابع

۱. آدمیت، فریدون. ۱۳۷۶. *امیرکبیر و ایران*. تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۲. افاری، ژانت. ۱۳۷۷. *انجمن‌های نیمه‌سری زنان در نهضت مشروطه*. ترجمه جواد یوسفیان. تهران: نشر بانو.
۳. الگار، حامد. ۱۳۶۹. *دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار*. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.
۴. اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان. ۱۳۶۴. *مرآت البلدان*. به کوشش پرتونوری علاء و محمدعلی سپانلو. تهران: اسفار، جلد اول.
۵. اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان. ۱۴۳۵. *روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه*. با مقدمه ایرج افشار. جلد اول. تهران: امیرکبیر.
۶. بامداد، بدرالملوک. ۱۳۴۷. *زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید*. تهران: انتشارات ابن‌سینا.
۷. براون، ادوارد گرانویل. ۱۳۷۶. *انقلاب مشروطیت ایران*. ترجمه مهری قزوینی، به کوشش سیروس سعدوندیان. تهران: نشر کویر.
۸. پولاک، یاکوب ادوارد. ۱۳۶۱. *سفرنامه پولاک: ایران و ایرانیان*. ترجمه کیکاووس جهانداری. تهران: خوارزمی.

۹. طالبوف، عبدالرحیم. ۱۳۵۷. مسالک/المحسنین. به کوشش ایرج افشار. تهران: انتشارات خوارزمی.
۱۰. دیولافوا، ژان پل هنریت. ۱۳۶۱. سفرنامه مادام دیولافوا: ایران و کلدیه. ترجمه و نگارش علی محمد فره‌وشی. تهران: خیام.
۱۱. ذبیحی، مسیح. ۱۳۶۳. گرگان‌نامه. به کوشش ایرج افشار. تهران: بابک.
۱۲. ژوبر، پ. آماد. ۱۳۴۷. مسافرت در ارمنستان و ایران. ترجمه علی قلی اعتمادمقدم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۳. راودراد، اعظم. ۱۳۸۲. نظریه‌های جامعه‌شناسی هنر و ادبیات. تهران: دانشگاه تهران.
۱۴. راوندی، مرتضی. ۱۳۸۲. تاریخ اجتماعی ایران. جلد ششم. تهران: نگاه.
۱۵. رینگر، مونیکا ام. ۱۳۸۱. دین و گفتمان اصلاح فرهنگی در دوره قاجار. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران: ققنوس.
۱۶. ساناساریان، الیز. ۱۳۸۴. جنبش حقوق زنان در ایران. ترجمه نوشین احمدی خراسانی. تهران: اختران.
۱۷. شفیع، سمیه. ۱۴۰۰. تاریخ اجتماعی زنان در عصر قاجار. تهران: نشر ثالث.
۱۸. عسکرانی، مهدی. ۱۳۹۶. «نقش و تأثیر ایل قاجار بر تحولات سیاسی استرآباد از اواخر دوره صفویه تا به قدرت رسیدن آقامحمدخان». پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، شماره ۲۰، صص. ۱۲۵-۱۴۴.
۱۹. قنبری‌مله، زینب. ۱۴۰۲. «ساختار اداری و سیاسی ایالت استرآباد در دوره قاجار». پژوهش‌های تاریخی، دوره ۱۵، شماره ۱، صص. ۱۰۹-۱۲۸.
۲۰. قنبری‌مله، زینب؛ عربیون، نادره. ۱۴۰۲. «بررسی ساختار شهری و اجتماعی استرآباد در عصر قاجار». تاریخ (دانشگاه آزاد اسلامی واحد محلات)، سال ۱۸، شماره ۶۸، صص. ۱۰۹-۱۳۴.
۲۱. کرزن، جرج ن. ۱۳۸۰. ایران و قضیه ایران. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی.
۲۲. کسروی، احمد. ۱۳۶۳. تاریخ مشروطه ایران. تهران: امیرکبیر.
۲۳. گوهری‌راد، احسان. ۱۳۹۵. «اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی استرآباد در دوره قاجاریه». در: مجموعه مقالات همایش استرآباد و گرگان در بستر تاریخ. گرگان: نشر گرگان.
۲۴. محبوبی اردکانی، حسین. ۱۳۷۱. تاریخ مؤسسات تمدنی جدید ایران. جلد اول. تهران: دانشگاه تهران.

۲۵. مستوفی، عبدالله. ۱۳۸۶. شرح زندگانی من. تهران: نشر کتاب هرمس.
۲۶. معطوفی، اسدالله. ۱۳۷۴. استرآباد و گرگان در بستر تاریخ: رویدادهای تاریخی از ابتدای اسلام تا پایان قاجاریه. گرگان: نشر گرگان.
۲۷. معطوفی، اسدالله. ۱۳۷۶. تاریخ، فرهنگ و هنر ترکمان ۳. جلد. تهران: انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲۸. معینی، حدیث؛ جعفری، میثم. ۱۴۰۲. «بررسی مناسبات ترکمن‌های استرآباد و حکومت مرکزی در اواخر دوره قاجار (با تکیه بر اسناد)». «پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، سال یازدهم، شماره دوم، صص. ۱-۲۶».
۲۹. موریه، جیمز. ۱۳۸۲. سفرنامه جیمز موریه. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس.
۳۰. ناظم‌الاسلام کرمانی، محمد. ۱۳۶۲. تاریخ بیداری ایرانیان. به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. تهران: انتشارات آگاه.
۳۱. هدایت، مهدیقلی (مخبر السلطنه). ۱۳۸۵. خاطرات و خطرات. تهران: زوار.
۳۲. هامبلی، گاوین. ۱۳۹۱. تاریخ ایران کمبریج، دوره قاجار. ترجمه علی‌اصغر عبداللهی. تهران: امیرکبیر.
۳۳. Javadi, Hasan, and Willem Floor. ۲۰۱۰. *Women and Society in Qajar Iran*. Leiden: Brill.
۳۴. Revisiting the Social Status of Women in the Qajar Era with Emphasis on the Social Structure of Astarabad Province